

غیاثا شیرازی

شاعر روشندل



شناسنامه

غیاثا شیرازی، شاعر روشندل

پدیدآورنده: قدرت الله عفتی

ناظر علمی: محمد نوری

تاریخ: بهار ۱۳۹۲

ناشر: دفتر فرهنگ معلولین

قم، خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، کوچه ۳، پلاک ۲۶

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۴۸۰۴ داورنگار: ۳۷۷۳۸۰۱۹

www.HandicapCenter.com

info@HandicapCenter.com

هرگونه برداشت و استفاده از کتاب، تنها با ذکر مأخذ و اجازه دفتر امکان پذیر است.

فهرست

مقدمه	۵
فصل نخست: تولد تا وفات	۷
تولد	۹
نابینایی	۱۱
تألیف	۱۲
وفات	۱۲
نمونه‌ای از اشعار	۱۴
فصل دوم: دیدگاه‌ها	۲۱
توصیف آذر بیگدلی	۲۳
شمع انجمن	۲۴
توصیف رکنزاده	۲۴
الذریعة	۲۷
تذکره نصرآبادی	۲۷
ریحانة الادب	۲۸
مرآة الفصاحه	۲۹
توصیف تاریخ ادبیات ایران	۳۰
توصیف سلیمی	۳۴
معلولین نامدار ایران و جهان	۳۷
لغتنامه دهخدا	۳۷
دایرةالمعارف تشیح	۳۸
مآخذ	۴۰

مقدمه

غیاث‌الدین شیرازی توسط پدری عارف و سلیم‌النفس تربیت شد و پس از رها کردن شغل شیرینی پزی یا حلواپزی (چون به غیاث‌الدین حلوائی مشهور است) در بازار، به علم و عرفان و ادبیات روی آورد. چون اصفهان در دوره صفویه، پایگاه عالمان و فرهیختگان بود، از شیراز به آنجا کوچ کرد. در این شهر غریب مجبور بود به رغم نابینایی کارهای روزانه خود را مستقل و بدون مساعدت دیگران انجام دهد. آن دوره هنوز مباحثی مثل مناسب سازی در مدیریت شهری وارد نشده بود، سرانجام وی برای کار شخصی به پشت بام رفت و از آنجا به پایین سقوط کرد و زندگی خود را بر سر دانش و استقلال گذاشت.

از زندگی او اندکی گزارش شده و اطلاعات کمی به ما رسیده است ولی همین قدر هم برای روشن‌دلان مغتنم و قابل تجربه آموزی است.

امیدواریم از نظریات و نقدهای فرهیختگان بهره‌مند شویم.

محمد نوری

فصل نخست:
تولد تا رحلت

تولد

غیاث‌الدین شیرازی معروف به غیاث‌الحوایی فرزند صافی^۱، در شیراز متولد شد و در همانجا نشو و نما یافت^۲. در همان شهر به تحصیل علوم متداول پرداخت و عالمی قوی و ادیبی بزرگ و شاعری شیرین‌زبان شد. غیاث‌الحوایی یا غیاث‌الحوایی یا غیاث‌الدین شیرازی گویا غلط مشهور است. چون در ادبیات فارسی یا عربی افزودن الف یا الف و یا به واژه‌هایی مثل غیاث بی‌معنا و مهمل است. مگر در کاربردهای مردم به صورت مشهور، ولی غلط به کار رفته است. درست آن غیاث‌الدین شیرازی و غیاث‌الدین حلوایی است. و نیز غیاث شیرازی و غیاث حلوایی کاربری مشهور نیست. شهرت او به حلوایی احتمالاً به دلیل این است که در حلوایی کار می‌کرده است.

غیاث‌الدین حلوایی در اوائل عمر پیشه شیرینی‌پزی داشت و بعدها به طریق دانش‌آموزی گام نهاد و مسیر علمی را تا حد عالی طی نمود^۳ و معروف به غیاث‌الدین شیرازی شد. ایشان که از شعراء و عرفای قرن یازدهم قمری است، هم عصر با ملهمی، نظام دستغیب، نصرآبادی، و شاه حسین بهاری

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۱.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه غیاث.

۳. دائرةالمعارف تشیع، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

۱۰ غیاثا شیرازی

سیستانی صاحب کتاب‌های *خیرالبیان* و *احیاء الملوک* است.^۱ و با اینان معاشر بوده است. بعضی او را شاگرد میرزا نظام دستغیب دانسته‌اند.^۲

غیاث‌الدین در غزل سرایی تبحری عالی داشت و در قصیده سرایی مهارت فراوانی کسب کرده بود.^۳ ایشان عالمی فاضل، صوفی مشرب و گوشه نشین بود.^۴

بیشترین قصیده‌ها و ترکیب بندهای غیاث‌الدین در ستایش ائمه اطهار(ع) و بزرگان روزگارش بوده است.

غزل‌های ایشان کوتاه و بدون تخلص می‌باشد که به شیوه شاعران قرن دهم قمری است، وی با پیروی از بابا فغانی شیراز شعر می‌گفت.^۵

غیاث‌الدین در سال ۱۰۳۰، در زمان حکومت شاه صفی (حکومت ۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) از شیراز به اصفهان یعنی پایتخت ایران مهاجرت نمود و در طبقه دوم دارالشفای شهر اصفهان که در جنب قیصریه بود، حجره‌ای گرفت و در آن ساکن شد، علما، مخصوصاً ادیبان اصفهان به گردش حلقه زدند و

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۱؛ سخنوران نابینا یا کوران روشن

بین (شاعران کور)، ص ۱۷۷.

۲. تذکره شمع‌انجمن، ص ۵۴۱.

۳. سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۱۷۷.

۴. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۱.

۵. دائرةالمعارف تشیع، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

فصل نخست: تولد تا وفات ۱۱

با ادبای شهر مأنوس گردید و پایگاه اجتماعی خوبی در اصفهان به دست آورد.^۱

نابینایی

در سال‌هایی که ساکن اصفهان شد، به دلیل شیوع مریضی آبله در اصفهان غیاث‌الدین هم بی‌نصیب نماند و پس از ابتلاء به آبله، چشمان خود را از دست داد.

بیماری آبله چنان به جان غیاث‌الدین افتاد که به سرعت او را از نعمت بینایی به‌طور کلی محروم کرد. وی دربارهٔ بیماری و نابینایی‌اش چنین سروده است.

ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون‌تریم

از تو اختر، وز بیابان ریگ، و از ما آبله^۲

درباره ناخشنودی از کمک دیگران، به آبله تمثیل می‌آورد و چنین می‌سراید:

درهم شد کار گرچه، همچون زرهم

از خلق زمانه قطع امید نهم

ممنون نیم از ناخن تدبیر کسی

چون آبله خود بخود گشاید گرهم^۳

۱. تاریخ ادبیات در ایران و قلمرو زبان فارسی از آغاز سده دهم تا میانه سده

دوازدهم، (شاعران پارسی‌گوی)، ج ۵ قسمت دوم، ص ۱۰۸۷.

۲. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۵.

۳. سخنوران نابینا یا کوران روشن‌بین (شاعران کور)، ص ۱۸۱.

تألیف

از غیاث‌الدین حلوائی (غیاث شیرازی)، دیوان اشعاری باقی مانده است که شعرهای آن شامل قصیده، ترکیب‌بند، ساقی-نامه، غزل، قطعه و رباعی است و در مجموع شامل حدود ۳۰۰۰ بیت شعر است.

یک نسخه از این دیوان در کتابخانه موزه انگلستان به شماره Or299 دیده شده است.^۱

یک نسخه از این دیوان در کتابخانه مجلس به شماره ۳۰۳۳ موجود است.

و یک نسخه از این دیوان در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۹۳۲ نگهداری می‌شود.^۲ غیر از این اثر، کتاب و رساله دیگری از او گزارش نشده است.

وفات

ایشان سال‌هایی از عمرش به نایب‌نایی گذشت، ولی کارهای شخصی خودش را به کسی محول نمی‌کرد؛ بلکه خودش انجام می‌داد، این رفتار او درس و الگوی سودمندی برای روشندان است. یکی از موضوعات مهم که امروزه توسط

۱. تاریخ ادبیات در ایران و قلمرو زبان فارسی از آغاز سده دهم تا میانه سده

دوازدهم، (شاعران پارسی‌گوی)، ج ۵ قسمت دوم، ص ۱۰۸۷

۲. دائرةالمعارف تشییع، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

فصل نخست: تولد تا وفات ۱۳

روان‌شناسان و جامعه‌شناسان مطرح شده، استقلال روشندان
در اجرای امور روزانه خودش است.
وی در اواخر عمر چنین سرود:
بازم ز عکس روی تو کاشانه پر شده است
از نور شمع خلوت پروانه پر شده است
دیدم بخواب شب که بمن داد ساغری
تعبیر قتل ماست، که پیمانہ پر شده است
چو مرگم شد یقینت لطفها کردی دهند آری
مریضی مردنی را آنچه در دل آرزو دارد
وی در حدود سال ۱۰۴۰ق زمان حکومت شاه صفی، که در
اصفهان زندگی می‌کرد با وجود نابینایی، برای انجام کارهای
شخصی، شبی به پشت بام منزلش می‌رود و از آنجا به پایین
سقوط می‌کند و جهان را وداع می‌گوید.^۱
ای ز تو صبح مرا صورت شام دگر
کام نیالوده‌ام بی تو بکام دگر
نالۀ من گوش کن، ورنه بده رخصتم
چشم براه منست، حلقه دام دگر
همره نعشم بیا، تا بسر تربتم
با تو غنیمت بودیک دوسه گام دگر

۱. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۲ و ۱۳.

نمونه‌ای از اشعار

موقع گونه درویش را منگر بچشم کم
که در قرب طلب آن رقعہ‌ها آمد زیزدانش^۱
کجا با قدر درویشی برآید مسند شاهی
که دو دل بود از پرده‌داران شبستانش
چو مصحف پوست پوشان دیده‌ام بسیار کز ایشان
بدل سر الهی بوده و آیات سبحانش
توکل می‌سزد از بی‌نوای چشم و دل‌سیری
که از تشویش نان کردست فارغ یاد منانش
کسی کاو پرنیان معنیش فرشتست در خانه
چه باک از طعن خلقش گرچه باشد جامه خلقانش
کسی کز هر دو عالم صاف چون اصحاب صفة شد
نمی‌گنجد نبی هم در میان او و یزدانش
تو صافی شو که فیض از تست چون صورتگر چینی
که در جرم مصیقل رو نمود اشکال الوانش
اگر عادت سرای تن دو روزی شد بفرمانت
زدست انداز آخر چون بخواهی دید ویرانش
تلافی خانہ عقبی بفریادت رسد فردا

۱. این قصیده‌ی طولانی و استادانه در حکمت و موعظه با این مطلع است: چه نور است اینک پیدا و نهان بیند اعیانش - فضای خاطر هر ذره‌ی میدان جولانش

فصل نخست: تولد تا وفات ۱۵

که خصمی با تو گر بد کرد فردا می‌رسد آنش
بیا تا صورت احوال تو یک یک سود روشن
ز مرگ آینه‌یی در پیش نه آنگه فرو خوانش
برآ از پوست شاید لذتی از عمر خود یابی
که بادام مقرش^۱ نازکی باشد، دو چندانش
اگر خواهی که جان دوستی را پیکری گردی
مرنج از آنکه رنجاند ترا وز خود مرنجانش
حذرکن تا توانی از جمال شاهد زیبا
که پالغز مه و خورشید شد چاه زنجانش
طرب را عیش گردد تلخ از لبهای شیرینش
خرد را دست و پا گم گردد از سرو خرامانش
خیال عارض آینه رویان زنگ کفر آرد
مکن در سینه همچون عکس در آینه پنهانش
مجو از غیر حق یاری که درها بر تو بگشاید
خلیل از غیر چون بگذشت شد آتش گلستانش

من و دل بهر صفا آرایی مژگانی چند
عرض کردیم بهم چاک گریبانی چند
ای خوشا قید محبت که بخون دل خویش
یادگاری بنویسم بزندانانی چند

۱۶ غیثا شیرازی

یک گریبان چه کند با همه شوقی که مراست
مگر از سینه کنم طرح گریبانی چند
ای ترا طره دستار به از طره زلف
تو کجا و الم بی سرو سامانی چند
عشق را این همه آوازه شهرت زکجاست
چون ندارد بجز از کشور ویرانی چند

برخیز ای حریف که تا ناله سر کنیم
تحریک لب گشودن مرغ سحر کنیم
ما عندلیب زاده پروانه طیتیم
در بیضه مشق سوختن بال و پر کنیم
صد شکوه دارم از تو و یک آه زیر لب
این گفت و گوی را بهمین مختصر کنیم
در طالع ستاره ما نیست این که ما
با آفتاب خویش شبی را سحر کنیم

دیوانه دل که سوخته و مبتلای تست
بیگانه منست ولی آشنای تست
کندم بنوک ناخن و هستم خجل ز تو
این سینه را که تخته مشق جفای تست
غمگین مشو که سوخته جانی، که بی غرض
تو در فنای اوئی و او در بقای تست

فصل نخست: تولد تا وفات ۱۷

یک گام در پیت ز غیوای کسی نرفت
حیران سایه‌ام که چسان در قفای تست

در کف چو نسخه‌ای زرخ دلستان نهم
خورشید را چو فرد به غلط در میان نهم
درد تو عضو عضو کند انتخاب من
از نقطه‌های داغ بر او صد نشان نهم
خوش آنکه نامه رسد از دیار و من ز شوق
چشمی بروی قاصد و چشمی بر آن نهم

ما نسیم و بوی پیراهن بهم بگذاشتیم
سیر بستان را بیاد صبحدم بگذاشتیم
گر رفتیم اندرین وادی پی ما بر ندار
کاندرین ره دوزخی در هر قدم بگذاشتیم
چون کتابی را که آید فال بد بر هم نهند
صفحهٔ عالم گشادیم و بهم بگذاشتیم

ز بس که خاک سر کوی اوست دامنگیر
زمانه کرد بهره ذره‌اش دلی تسخیر
دلیل سنگدلی‌های آسمان این بس
که هم ز آه خودم می‌کند نشانهٔ تیر
بدست بوس کس و ناکسش بیاید ساخت

۱۸ غیانا شیرازی

کسی که هست چو جام شراب صاف ضمیر

متاع من همه مهرست، کس ز ما نخرد

بدهر مفلس از آنم که کس وفا نخرد

صبا چو دستفروشان بهر درآید و کس

زیبیم خوی تو بوی گل از صبا نخرد

آن گروهی که دل از خنجر دلبر کاوند

سینه را از پی بازیچه نیشتر کاوند

سر بسر نامه ما شرح جگر سوختگی است

دود برخیزد اگر بال کبوتر کاوند

دیده بی‌اشک شد و میکنم از ناخن روی

چشمه چون خشک شود موضع دیگر کاوند

چنان در کاوش آن سردهم چشم گهرزا را

که افتد بخیه‌ها بر روی کار از موج دریا را

ز شوق وعده و صلت سودا چشم من گویی

که بردامان خود بسته بیاض روز فردا را

دلم سودای آن دارد که بیند یار را جایی

ز سر بیرون کندای کاشکی سودای بیجا را

در کوی تو در برخ هر دلشده بازست

آن بنده که مردود در تست ایازست

فصل نخست: تولد تا وفات ۱۹

بگرفت دل هر که نظر کرد بزلفت
دلگیر بود در نظر آتشب که درازست

بسوخت باد چو او دامن نقاب گرفت
گداخت آینه تا از رخ تو تاب گرفت
ز بعد مرگ بمن دست یافت آسایش
فغان که بخت مرا عاقبت بخواب گرفت^۱

ای چو قضای خدا زلف سیاهت رسا
وی دل تسلیم جو، داده رضا بر قضا
آه چه درد است این، وای چه نزدیکیست
از دل ما تا بتو، وز دل تو تا بما

برخیز ای حریف که تا ناله سر کنیم
تحریک لب گشودن مرغ سحر کنیم
ما عندلیب زاده پروانه طیتیم
در بیضه مشق سوختن بال و پر کنیم

با او پیام ما برسول و صبا نبود
این رسم در قلمرو مکتوب ما نبود

۱. در خیر البیان چنین آمده است پس از هلاک بمن دست یافت آسایش-
فغان که خصم مرا عاقبت بخواب گرفت.

۲۰ غیثا شیرازی

از بسکه شور بختی ما بود برزبان
درخانه‌ای نبود که شوری زما نبود

از درش دور فتادیم نماند آری
دوستی را که بود چشم جهانی از پی

هواپرست نشد سیر از جهان، که حباب
ببهر دوخته چشم، و تهی بود از آب

عشق آن چاک که بر پیرهن یوسف زد
پرده‌ای بود که از کار زلیخا برداشت

هر تار زلف جانان باشد شب درازی
کو آنکسی که می‌گفت: یکشب هزار شب نیست

چو مرگم شد یقینت لطفها کردی دهند آری
مریضی مردنی را آنچه در دل آرزو دارد

خدا ترا و مرا از بلا نگهدارد
ترا ز درد، و مرا از دوا نگهدارد

زمانه کوه بلا را نظیر می‌طلبید
غبار خاطر عاشق ز گرد راه رسید

فصل دوم:
دیدگاه‌ها

توصیف آذر بیگدلی^۱

غیاثا حلوایی در اواسط عمرش از شیراز به اصفهان آمد و مورد توجه شاعران و ادیبان قرار گرفت و در اصفهان ساکن شد. در همان سالها مریضی آبله افتاد، ایشان به این مریضی مبتلا شد و هر دو چشمش کور گردید.

وی شبی از پشت بام منزلش به زمین افتاد و دنیا را وداع گفت. نمونه‌ای از اشعار ایشان:

دیدم بخواب خوش که بمن داد ساگری

تعبیر قتل ماست، که پیمانہ پر شده است

همره نعشم بیا، تا بسر تربتم

با تو غنیمت بود یک دو سه گام دگر

خوشم به شورش محشر که کس نخواهد دید

که گرد من ز کدام آستانه برخیزد

از درش دور فتادیم نماند آری

دوستی را که بود چشم جهانی از پی

۱. تذکره آتشکده، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

شمع انجمن^۱

غیاثا شیرازی (حلوای شیرازی) شاگرد نظام دستغیب است،
وی شاعری بی‌عیب است.

این شعر از اوست:

ز بوستان وفا بوی خوش دلی مطلب

در این چمن گل سیراب چشم گریان است

به روز هجر گرمی بیش بینم از خیال او

بلی خورشید در قیامت گرم‌تر گردد

توصیف رکن‌زاده^۲

مولانا غیاثا حلوائی شیرازی متخلص به «غیاثا» فرزند صافی،
متوفای حدود (۱۰۴۰ق)، از شعراء و عرفای قرن یازدهم
هجری است.

وی با ملهمی، نظام دستغیب، نصر آبادی و شاه حسین بهاری
سیستانی مؤلف تذکره «خیرالبیان» و «احیاء الملوک» معاصر
بوده است و در ساختن قصیده و غزل تبحر فراوان داشت.
در سال هزار و سی (۱۰۳۰ق) از شیراز به اصفهان رفت، و
با شعرای و ادبای آن شهر مانوس شد، که به او محبت بسیار
کردند، وی در دارالشفاء شهر که نزدیک قیصریه بوده
حجره‌ای در طبقه فوقانی گرفته و ساکن شد.

۱. تذکره شمع انجمن، ص ۵۴۱ و ۵۴۲.

۲. دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، ص ۱۱-۱۵.

فصل دوم: دیدگاه‌ها ۲۵

غیاثا مردی صوفی مشرب و گوشه نشین و فاضل بود، در اواخر عمر به مرض آبله مبتلی و کور شد و شبی برای انجام کاری پشت‌بام خانه رفت و از بام افتاد و دار فانی را بدرود گفت. سال فوتش معلوم نشد، احتمال دارد که در حدود سال هزار و چهل فوت شده باشد.

این شعرها از اوست:

ای چو قضای خدا زلف سیاهت رسا

وی دل تسلیم‌جو، داده رضا بر قضا

آه چه درد است این، وای چه نزدیکیست

از دل ما تا بتو، وز دل تو تا بما

بازم ز عکس روی تو کاشانه پر شده است

از نور شمع خلوت پروانه پر شده است

دیدم بخواب شب که بمن داد ساغری

تعبیر قتل ماست، که پیمانہ پر شده است

بسوخت باد چو او دامن نقاب گرفت

گداخت آینه تا از رخ تو تاب گرفت

ز بعد مرگ بمن دست یافت آسایش

فغان که بخت مرا عاقبت بخواب گرفت^۱

۱. در خیر البیان چنین آمده است پس از هلاک بمن دست یافت آسایش—

فغان که خصم مرا عاقبت بخواب گرفت.

تا صبح شبی رخ بکف پای تو سودست
خون شد دلم از غیرت عیشی که حنا کرد!

ای ز تو صبح مرا صورت شام دگر
کام نیالوده‌ام بی تو بکام دگر
نالۀ من گوش کن، ورنه بده رخصتم
چشم براه منست، حلقه دام دگر
همره نعشم بیا، تا بسر تربتم
با تو غنیمت بود یک دو سه گام دگر

نی ز حیرانی برو چشم پرآب افکنده‌ایم
پرده‌های چشم بر آفتاب افکنده‌ایم

درهم شده کارگر چه همچون زرهم
از خلق زمانه قطع امید نهم
ممنون نیم از ناخن تدبیر کسی
چون آبله خودبخود گشاید گرهم

درباره آبله خود گوید:

ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون‌تریم
از تو اختر، وز بیابان ریگ و از ما آبله

الذریعة

حلویابی شیرازی، معروف به غیاثا شیرازی، معاصر ملا مله‌ی و میرزا نظام بود، وی به اصفهان مهاجرت نموده و در دارالشفای نزدیک قیصر ساکن شد. در آن زمان به مریضی آبله گرفتار شد و هر دو چشم خود را از دست داد. ایشان در قصیده و غزل‌سرایی، استادی ماهر بود.

تذکره نصرآبادی^۱

غیاثای حلویابی اهل شیراز است، وی از دوستان ملا مله‌ی و میرزا نظام دستغیب است. در فن قصیده و غزل‌سرایی قدرت و توان بالایی داشت. وی از شیراز به اصفهان آمد، شاعران به او محبت زیادی کردند.

در دارالشفای شهر نزدیک قیصریه بود، در طبقه فوقانی حجره‌ای گرفت و ساکن شد، در آن زمان به مریضی آبله گرفتار شد، چنان که خودش سرود.

ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون‌تریم

از تو اختر، وز بیابان ریگ، و از ما آبله

در اواخر عمر چشم‌هایش در اثر آبله کور شده، وی در شبی برای کاری به پشت‌بام منزلش رفت، از آنجا بر زمین افتاد و فوت کرد.

۱. آقا بزرگ، تهرانی، الذریعة، ج ۹، ص ۲۶۵.

۲. میرزا محمدطاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۲۸ غیثا شيرازى

ز تيره بختى خود آن زمان شدم آگاه
که دایه‌ام سر پستان خویش کرد سیاه

هوایرست نشد سیر از جهان، که حباب
ببهر دوخته چشم، و تهی بود از آب

ریمانه الادب

غیثای حلوائی از شعرای قرن یازدهم هجری، اهل شیراز می‌باشد، که در غزل‌سرایی و قصیده‌سرایی توانا و قدرتمند بود. در اواخر عمر به اصفهان آمد، در دارالشفاء منزل کرد. و مورد مهر و محبت شاعران و عارفان گردید. در همان زمان به مریضی آبله گرفتار شد و در این باره قصیده‌ای سروده که یک بیت آن این است:

ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون‌تریم
از تو اختر، وز بیابان ریگ، و از ما آبله
در اواخر عمر نابینا شد، شبی برای کاری به پشت بام منزلش رفت و از آنجا به زمین افتاد و مُرد.
ای چو قضای خدا زلف سیاهت رسا
وی دل تسلیم‌جو، داده رضا بر قضا
آه چه درد است این، وای چه نزدیکیست
از دل ما تا بتو، وز دل تو تا بما

فصل دوم: دیدگاه‌ها ۲۹

سال وفات و مشخصات دیگرش بدست نیامد.

مرآت الفصاحه^۱

غیاث‌الدین حلوی در اواسط عمرش به اصفهان رفت و در آنجا ساکن شد و در همان‌جا فوت نموده است. از غزلیات اوست:

دیدم بخواب شب که بمن داد ساغری
تعبیر قتل ماست، که پیمانہ پر شده است

خوشم به شورش محشر که کس نخواهد دید
که گرد من ز کدام آستانه برخیزد

همره نعشم بیا، تا بسر تربتم

با تو غنیمت بود یک دو سه گام دگر
وی هم عصر با ملا ملهی و میرزا نظام دستغیب بود و در فن
قصیده و غزل عالمی کامل بود، از شیراز به اصفهان رفت،
ادیبان به او محبت زیادی می‌کردند. در طبقه دوم دارالشفای
شهر که نزدیک قیصریه بود، حجره‌ای گرفت و در آن ساکن
شد، در همان زمان بیماری آبله افتاد و وی از این مرضی هر
دو چشم خود را از دست داد.

ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون‌تریم

۱. تذکره مرآت الفصاحه (تذکره شاعران فارسی)، ص ۴۳۶ و ۴۳۷.

۳۰ غیثا شیرازی

از تو اختر، وز بیابان ریگ، و از ما آبله
به علت بی‌بضاعتی، این مریضی آبله موجب نابینا شدن هر
دو چشم ایشان گردید.
ز تیره‌بختی خود آن زمان شدم آگاه
که دایه‌ام سر پستان خویش کرد سیاه

بازم عکس روی تو کاشانه پر شده است
از نور شمع، خلوت پروانه پر شده است

توصیف تاریخ ادبیات ایران^۱

غیث‌الدین شیرازی معروف به «غیث‌ای حلوائی» از شاعران
سده یازدهم هجری است. در میانه دوران زندگانی از شیراز
به اصفهان رفت و در آنجا بسیار محل توجه و اعتناء ادب
شناسان قرار گرفت و در دارالشفای شهر که جنب قیصریه
است حجره‌یی در مرتبه فوقانی گرفته و ساکن شد. در آن
اوقات بیماری آبله گرفت چنانکه خودش در این باره گفته:
ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون‌تریم
از تو اختر، وز بیابان ریگ، و از ما آبله
بعید نیست که کور شدن در اواخر عمر از پیامدهای همین
بیماری آبله بوده باشد.

۱. تاریخ ادبیات در ایران و قلمرو زبان فارسی از آغاز سده دهم تا میانه سده
دوازدهم، (شاعران پارسی‌گوی)، ج ۵ قسمت دوم، ص ۱۰۸۷-۱۰۹۰.

فصل دوم: دیدگاه‌ها ۳۱

این نابینایی پایان حیات انگیزه آن شد که شبی برای نیازی از حجره خود بیرون آمد و از پشت بام به زمین افتاد و مُرد. این واقعه در عهد پادشاهی شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) رخ داد. از وی دیوان قصیده و ترکیب و ساقی نامه و غزل و قطعه و رباعی در حدود ۳۰۰۰ بیت باقی مانده است.

نسخه‌یی از آن به شماره Or299 در کتابخانه موزه بریتانیا دیده شد. قصیده‌ها و ترکیب‌هایش در مدح امامان و بزرگان آن دوران است. غزل‌هایش کوتاه و بی‌تخلص است و به شیوه شاعران آغاز سده دهم و پیروان باباغانی شعر می‌گفت.

نمونه‌ای از اشعار غیثا

موقع گونه درویش را منگر بچشم کم
که در قرب طلب آن رقع‌ها آمد زیزدانش^۱
کجا با قدر درویشی برآید مسند شاهی
که دو دل بود از پرده‌داران شبستانش
چو مصحف پوست پوشان دیده‌ام بسیار کز ایشان
بدل سر الهی بوده و آیات سبحانش
توکل می‌سزد از بی‌نوای چشم و دل‌سیری
که از تشویش نان کردست فارغ یاد منانش
کسی کاو پرنیان معنیش فرشتست در خانه

۱. این قصیده طولانی و استادانه در حکمت و موعظه با این مطلع است:
چه نور است اینکه پیدا و نهان بیند اعیانش / فضای خاطر هر ذره‌یی میدان
جولانش

چه باک از طعن خلقش گرچه باشد جامه خلقانش
کسی کز هر دو عالم صاف چون اصحاب صفا شد
نمی‌گنجد نبی هم در میان او و یزدانش
تو صافی شو که فیض از تست چون صورتگر چینی
که در جرم مصیقل رو نمود اشکال الوانش
اگر عادت سرای تن دو روزی شد بفرمانت
زدست انداز آخر چون بخواهی دید ویرانش
تلافی خانه عقبی بفریادت رسد فردا
که خصمی با تو گر بد کرد فردا می‌رسد آنش
بیا تا صورت احوال تو یک یک سود روشن
ز مرگ آینه‌یی در پیش نه آنگه فرو خوانش
برآ از پوست شاید لذتی از عمر خود یابی
که بادام مقرش^۱ نازکی باشد، دو چندانش
اگر خواهی که جان دوستی را پیکری گردی
مرنج از آنکه رنجاند ترا وز خود مرنجانش
حذرکن تا توانی از جمال شاهد زیبا
که پالغز مه و خورشید شد چاه زرخدانش
طرب را عیش گردد تلخ از لبهای شیرینش
خرد را دست و پا گم گردد از سرو خرامانش
خیال عارض آینه رویان زنگ کفر آرد
مکن در سینه همچون عکس در آینه پنهانش

فصل دوم: دیدگاه‌ها ۳۳

مجو از غیر حق یاری که درها بر تو بگشاید
خلیل از غیر چون بگذشت شد آتش گلستانش

برخیز ای حریف که تا ناله سر کنیم
تحریک لب گشودن مرغ سحر کنیم
ما عندلیب زاده پروانه طبتیم
در بیضه مشق سوختن بال و پر کنیم
صد شکوه دارم از تو و یک آه زیر لب
این گفت‌وگوی را بهمین مختصر کنیم
در طالع ستاره ما نیست این که ما
با آفتاب خویش شبی را سحر کنیم

در وادی شوق که دمی ناسایم
بر دوش صباست گام ره فرسایم
همراه همی رود بزیر قدمم
چون سایه بال نقش مرغ پایم

در دیده از فراق ترسیده من
شد گوشه نشین خاطر رنجیده من
با بخت دل شکسته از بس که نشست
همچون دل من شکسته شد دیده من

۳۴ غیاثا شیرازی

هرچند چولاله کام دل سوخته‌ای
در هر قدمی آتشی افروخته‌ای
آتشبازيست عشقبازی ای دل
یک دم چو شوی غافل از و سوخته‌ای

توصیف سلیمی^۱

مولانا غیاثا حلوائی شیرازی متخلص به «غیاثا» فرزند صافی از شعراء و عرفای قرن یازدهم هجری است. با ملهمی، نظام، دستغیب، نصرآبادی و شاه حسین بهاری سیستانی مؤلف تذکره «خیرالبیان» و «حیاء الملوک» معاصر بوده است. ایشان در ساختن قصیده و غزل مهارت داشت. وی در سال ۱۰۳۰ قمری از شیراز به اصفهان رفته با شعراء و ادبای آن شهر همنشین شد. ایشان در دارالشفاء شهر اصفهان که نزدیک قیصریه بود حجره‌ای گرفته و در آنجا شد. وی مردی صوفی مشرب و گوشه نشین و فاضل بود در اواخر عمر به مرض آبله مبتلا و کور شد، شیبی برای انجام کاری به پشت‌بام منزلش رفت، از پشت‌بام به زمین افتاد و دار فانی را وداع کرد. درباره بیماری آبله خود گوید:

ای فلک بنگر که در سامان کدام افزون‌تریم
از تو اختر، وز بیابان ریگ، و از ما آبله

۱. سخنوران ناینجا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، ص ۱۷۷-۱۸۱.

فصل دوم: دیدگاهها ۳۵

سال درگذشت ایشان روشن نشد، شاید در گذشتش در حدود سال ۱۰۴۰ قمری باشد.

اشعار ذیل از اوست:

ای ز تو صبح مرا صورت شام دگر
کام نیالوده‌ام بی تو بکام دگر
نالۀ من گوش کن، ورنه بده رخصتم
چشم براه منست، حلقه دام دگر
همره نعشم بیا، تا بسر تربتم
باتوغنیمت بودیک دوسه گام دگر

زود خندیدی و خالی نشد از گریه دلم
امشب از دست تو ای صبح دلی پر دارم

بازم ز عکس روی تو کاشانه پر شده است
از نور شمع خلوت پروانه پر شده است
دیدم بخواب شب که بمن داد ساغری
تعبیر قتل ماست، که پیمانہ پر شده است

بسوخت باد چو او دامن نقاب گرفت
گداخت آینه تا از رخ تو تاب گرفت
ز بعد مرگ بمن دست یافت آسایش
فغان که بخت مرا عاقبت بخواب گرفت

۳۶ غیثا شيرازى

متاع من همه مهرست، کس ز ما نخرد
بدهر مفلس از آنم که کس وفا نخرد
صبا چو دستفروشان بهر درآید و کس
زبیم خوی تو بوی گل از صبا نخرد

تا صبح شبی رخ بکف پای تو سودست
خون شد دلم از غیرت عیشی که حنا کرد!

از رشک فارغم که ز غمازی نسیم
در حقه کرد غنچه سر بسته بوی او

ز تیره بختی خود آن زمان شدم آگاه
که دایه ام سرپستان خویش کرد سیاه

درهم شد کار گرچه، همچون زهرم
از خلق زمانه قطع امید نهم
ممنون نیم از ناخن تدبیر کسی
چون آبله خود بخود گشاید گهرم

معلولین نامدار ایران و جهان^۱

غیاثا حلوایی از شعرایی است که از شیراز به اصفهان آمد و در اصفهان آبله گرفت و نابینا شد، و به قول «حاج لطفعلی آذر بیگدلی» شبی از بام افتاد و به داربقاء شتافت. از اوست:

دیدم به خواب خوش که به من داد ساغری
تعبیر قتل ماست، که پیمانہ پر شده است

خوشم به شورش محشر که کس نخواهد دید
که گرد من ز کدام آستانه برخیزد

لغت‌نامه دهخدا^۲

غیاث‌الدین شیرازی، متوفای ۱۰۴۰ق. شاعری معروف به غیاثای شیرازی و غیاثای حلوایی است. وی در شیراز به دنیا آمد. در همان‌جا نشو و نما یافت. ایشان در اواسط عمر از شیراز به اصفهان رفت و در آن شهر سکونت گزید و بسیار مورد توجه ادب‌شناسان قرار گرفت. او از معاصران ملا ملهمی و میرزا نظام دستغیب بود. وی به شیوه بابا فغانی شیرازی شعر می‌سرود و از او سه هزار بیت شعر باقی مانده است.

۱. معلولین نامدار ایران و جهان، ص ۳۴.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه غیاثا.

دائرة المعارف تشیع^۱

غیاثا شیرازی حلوانی، فرزند صافی، عارف و شاعر ایرانی و معروف به غیاثا حلوانی است.

نخست در شیراز پیشه شیرینی‌پزی داشت، اما بعدها راه دانش‌آموزی پیش گرفت و در شعر و ادب مهارت یافت. با نظام دستغیب، شاه حسین بهاری سیستانی و ملهمی معاصر و معاشر بود.

وی در ۱۰۳۰ ق از زادگاهش به اصفهان مهاجرت نمود و در یکی از حجره‌های دارالشفای این شهر ساکن شد.

دیوان وی که حدود ۳۰۰۰ بیت دارد مجموعه‌ای از قصائد، ترکیب‌بند، غزل، قطعه، رباعی و یک ساقی‌نامه است.

نسخه‌هایی از دیوان او به شماره‌های Ot229، ۳۰۲۳، ۹۳۲ به ترتیب، در کتابخانه‌های موزه بریتانیایی، مجلس شورا و آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود.

قصاید و ترکیب‌بندهای غیاثا در ستایش ائمه اطهار(ع) و بزرگان روزگارش است. غزل‌هایش کوتاه و بدون تخلص است و به شیوه شعرای سده دهم هجری و پیروان باباغانی شیرازی شعر می‌سروده است.

۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۱۳، ص ۱۴۰.

فصل دوم: دیدگاه‌ها ۳۹

غیاثا در اواخر زندگی به بیماری آبله گرفتار آمد و نابینا شد. شبی که برای کاری به بام خانه‌اش رفته بود از بام فرو افتاد و کشته شد.

مآخذ

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، تذکره آتشکده، تهران، روزنه، اول ۱۳۷۷.
بیگدلی، دکتر محمد رضا؛ محمدزاده، منصور؛ و شمس ملایری،
حسین، معلولین نامدار ایران و جهان، بی جا، سازمان آموزش و
پرورش استثنایی، بی تا.

رکن زاده (آدمیت)، محمدحسین، دانشمندان و سخن سرایان فارسی،
تهران، کتابفروشیهای اسلامیة و خیام، اول ۱۳۴۰.

شیخ مفید «داور»، تذکره مرآت الفصاحه (تذکره شاعران فارسی)،
تصحیح و تکمیل: دکتر محمود طاووسی، شیراز، نوید شیراز، اول
۱۳۷۱.

صدر حاج سید جوادی، احمد؛ فانی، کامران؛ و خرمشاهی، بهاءالدین،
دائرةالمعارف تشیع، تهران، نشر شهید سعید محبی، اول ۱۳۷۶.

صدیق حسن خان، سید محمد بهادر، تذکره شمع انجمن، تصحیح و
تعلیق؛ دکتر محمد کاظم کهدویی، یزد، دانشگاه یزد، اول ۱۳۸۶.

صفا، دکتر ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران و قلمرو زبان فارسی از
آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم، (شاعران پارسی گوی)، تهران،
نشر اندیشه، هفتم ۱۳۷۳.

طهرانی، آقا بزرگ، الدررعه الی تصانیف الشیعه، دارالأضواء، بی تا.

فصل دوم: دیدگاه‌ها ۴۱

مدرس، میرزا محمد علی، *ریحانة الادب*، ج ۴، تهران، خیام، چاپ
چهارم، ۱۳۷۴

مشیر سلیمی، علی‌اکبر، *سخنوران نایبنا یا کوران روشن بین (شاعران
کورا)*، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، اول ۱۳۴۴.

نصر آبادی، میرزا محمد طاهر، *تذکره نصر آبادی*، با تصحیح، وحید
دستگردی، تهران، کتابفروشی فروغی، بی‌تا.